خبر

نگاهی به اجرای نمایش «نسبیت خاص» کاری از سمانه زندی نژاد به قلم بهار کاتوزی

یک مونولوگ نمایشی

علیرضا طیاری

نمایش «نسبیت خاص» مونولوگ برگزیده فستیوال مونولیو از ۱۸ تا ۲۲ اردیبهشت ۹۶ در سالن رحمدل مجتمع خاتم الانبیاء شهر باران به روی صحنه رفت.

از انبوه ساعات و روزهای فراموش شدنی که تبار آدمیان را به بازی پوچ گردون کشانده، این اجرای خوب، با بهره از هوش سرشار نویسنده و هوشیاری تنها بازیگرش، برای ۴۰ دقیقه در نقبی به زمان با ابزار زبان، مخاطب‌اش را با خود به تاریک روشن ذهن راوی می‌برد.

نمایش نسبیت خاص در کار شکار احساس و منطق مخاطب‌اش بی‌وقفه در تلاش است و با ارایه اطلاعات از زبان بی‌لکنتِ بهار کاتوزی، مخاطب به یک ماراتن نفس‌گیر دعوت می‌شود:

مرد جوانی با موهای جو گندمی در فضای دانشگاه، نگاه دختر دانشجویی را جلب می‌کند.

در بیان فعل و انفعالات از چگونگی حال راوی است که آهوی تک‌تاخت نمایش به دامگاه عشق گرفتار و رازش افشاء می‌شود.

با تعریفی از عشق که عینا در متن نمایش بی رفرنس از «ویکی پدیا» آمده و ما آن را با صدای دختر دانشجوی جوان می‌شنویم:

«عشق لذّتی مثبت است که موضوع آن زیبایی است، همچنین احساسی عمیق، علاقه‌ای لطیف و یا جاذبه‌ای شدید است که محدودیتی در موجودات و مفاهیم ندارد و می‌تواند در حوزه‌هایی غیرقابل تصور ظهور کند.»

دختر جوان دانشجو به زبان روایت، در طرح چگونگی دلباختگی‌اش، از فرضیات، معادلات و قوانین نسبیت در سنجش حس و حال خود به مرور گذشته می‌پردازد؛ هموست که می‌خواهد با تبادلات متنی بین علم فیزیک و معادله‌ی عشق در چالش با اتفاق و تقدیر، یک صورت مساله را طرح کند.

او با پلی به زمان سپری شده، ذهن مخاطب را به لحظه‌ی آغازین تولد یک عشق می‌برد، و با آهسته کردن ریتم زمان، به وصف چگونگی یک «آن» می‌پردازد و در بیانِ کش و قوس این دلباختگی، اجرا به پرداخت قصه‌ی غصه‌ی او می‌کوشد.

تنها پرسوناژ نمایش نسبیت خاص، در نگاهی انطباقی با معادله‌های فیزیک، مخاطب را به تمامیت «ذهن» و «قلب» خود می‌برد و تردیدها و طپش‌هایش را آشکار می‌کند. او با صدای بلند فکر می‌کند و می‌خواهد «درد» و «درک»اش را «یک‌جا» به اشتراک بگذارد.

آیا دختر دانشجوی جوان در بازتعریف و اثبات مقوله‌ی «عشق» در کنکاش است؟

پاسخ این پرسش هر چه باشد، به نظر می‌رسد، در تشخیص رسالت متن، نویسنده مرزهای دورتری را رصد کرده است:

«یک موقعیت رمانس که در دقایق پایانی اجرا به ماهیتی تراژیک و البته ناتمام می‌رسد.»

و این ناتمامی، از آنجا که می‌توانست بی‌اتصال به یک حادثه‌ی سندارِ واقعی؛ تبلور معنایی بیشتری بیابد، صعود متن را در ارتفاع محدودی متوقف می‌کند! اوجی که گرفتار موج می‌شود...

– آری! بی‌انتهاییِ افق است که آن را غرق‌گاهِ خورشیدِ عالم تاب کرده!

و اما درباره‌ی اجرا باید گفت کم‌ترین فعلیت را از «کارگردان» شاهدیم، و تردیدی ندارم که این انفعال نه از ناتوانی، که حاصل ویژگی‌های متن است و بعید می‌دانم نگاه کاونده‌ِ نوجویی، آن را کاستی در نظر بگیرد.

از دیگر ویژگی‌های متن به‌روز بودن آن است؛ بی‌فاصله از مخاطب نوشته شده، و طنزی خوش‌آیند تمام متن را پوشانده.

از بازی نور، دکور، گریم و طراحی لباس در این نمایش یاریِ چندانی گرفته نشده، و کارگردان با تصاویر مرتبط که از پروژکتور در پس زمینه تابانده می‌شود در فضاسازی و القاء مفاهیم و موقعیت‌ها کمک می‌گیرد. البته این اثرگذاری در پایان کار بیشترین سهم را دارد: زمانی که تخیل و تصور بیننده به کف اقیانوس می‌رسد و ناگهان در یک همزاد پنداری نادر با شخصیتی که هرگز به‌روی صحنه دیده نشده، مخاطب از چشمان او آبی‌های اعماق اقیانوس را با حزن در بازتاب نور و تصویر تابانده شده در پس‌زمینه رصد می‌کند؛ انگار روح این پرسوناژ نادیده در تماشچیان حلول پیدا کرده باشد. و این جمله از دختر که در تاریکْ روشن صحنه با بغضی فروخورده، و آتشی در دل و امیدی در صدا، مسافت گلو تا سینه را کوتاه می‌کند:

«او زنده است، من هنوز انرژی‌اش رو دریافت می‌کنم...» به‌گمانم در لحظات پایانی نمایش، همزادپنداری مخاطب به کامل‌ترین وجه خود می‌رسد: انگار اوست که آب دریاها را گریه کرده باشد!

ــ دل من و این تلخی بی‌نهایت، سرچشمه‌اش کجاست؟

ــ آب دریاها، سخت تلخ است، آقا!

دریا خندید، در دوردست، دندان‌هایش کف و لب‌هایش آسمان. (لورکا)

اگر بخواهم همه‌ی آنچه که نوشتم را به حساب چگونگی این نمایش بگذارم، قطعا باید به یک ویژگی مهم اجرای این مونولوگِ به خاطر ماندنی اشاره کنم:

این مونولوگ نمایشی، به آشنازدایی دست زده و به گشایش میدان جدیدی از تئاتر کمین کرده، از این رو کشف قابلیت‌های تازه صحنه به تنهایی می‌تواند تمام تلاشِ کارگردان‌اش سمانه زندی نژاد و نویسنده و بازیگر ارجمندش بهار کاتوزی را موجه، ماندگار و تحسین آمیز کند.

باید به عامر عظیمی درود فرستاد که نوجویی و مدرنیزم را در جایگاه تهیه کننده از او می‌بینیم، و همچنین همراهان و حامیان ارجمندش به شرحی که در بروشور نمایش نسبیت خاص آمده است: مجری طرح: روح‌اله زندی‌فرد. دستیار کارگردان: نوشین طهماسبی. طراح ویدئو، تکنیک و نور: علی شیرخدایی. طراح پوستر: محمدصادق زرجویان. ویرایش پوستر در شهرباران: دلارام خانجانی. مسئول روابط عمومی: ترمه توحیدی. عکاسان: هانیه قیطازی، آرمان رجبی، سعید فخاریان و مشاور رسانه‌ای این گروه: سید فرزام حسینی. گفتنی است نمایش نسبیت خاص به اهتمام گروه تئاتر دانش آموختگان سمپاد رشت با همکاری آموزشگاه افرا به روی صحنه رفته است.

گفت و گو با اشکان خطیبی، خواننده:

رشت هیچ سالنی مختص اجرای کنسرت ندارد

فروزان صوفی

«نزدیک به دو دهه است در دنیای موسیقی فعالیت می‌کنم و بیشتر از خیلی‌ها در موسیقی از اعتبار و سرمایه‌ام هزینه کرده‌ام» این را اشکان خطیبی می‌گوید. کسی که معتقد است فعالیت‌هایی که در حرفه موسیقی انجام داده قابل دفاع هستند و احتمالاً مردم به دلیل اینکه فکر می‌کنند او هم مانند دیگر هنرمندان اول در دیگر رشته‌های هنری طبع‌آزمایی کرده و بعد از معروف شدن وارد دنیای موسیقی شده، نمی‌پذیرندش. اما شاید ندانند که او در دوران کودکی پیش از تجربه کلاس‌های بازیگری، سراغ آموزش ساز رفته است.

اشکان خطیبی از اواخر دهه هفتاد به صورت حرفه‌ای پا به دنیای موسیقی گذاشت و در کنارِ بازیگری، خوانندگی را هم ادامه داد. اما آنطور که خودش می‌گوید، موسیقی برایش صرفاً سرگرمی نیست و تعصب عجیبی روی آن دارد که البته این را می‌توان از فعالیت‌های هنری‌اش هم فهمید؛ او سه سال است که جلوی دوربین بازی نکرده و بیشتر درگیر تئاتر و موسیقی بوده؛ البته در قالبی که خودش دوست دارد، یعنی پرفورمنس –موسیقی که پیش از این هم در قالب تئاترهایی که با محمد رحمانیان کار کرده بود (در روزهای آخر اسفند و...) نمود پیدا کرده است.

در این گفت و گوی مفصل، درباره تمام فعالیت‌هایی که در موسیقی داشته، بازیگرانی که وارد حوزه موسیقی شده‌اند، خواننده‌های موسیقی پاپ و گروه‌های موسیقی تلفیقی و همچنین پروژه جدیدش که ادای دینی به ترانه و سینما است و قرار است برای مرداد و شهریور روی صحنه برود صحبت کردیم؛ صحبت‌هایی که با توجه به تعصبش به موسیقی در اواخر گفت‌وگو به این جمله ختم شد: «الان ذوق من برای فعالیت در زمینه‌ِ موسیقی بیشتر است و از دوستانی که به کار من علاقه ندارند، صمیمانه درخواست دارم اصلاً من را دنبال نکنند. چون این‌طوری کار جفت‌مان را راحت‌تر کرده‌اند.»

◆ **در این سال‌ها مردم نسبت به ورود آدم‌های مشهور از حوزه‌های دیگر به عرصه موسیقی جبهه گرفته‌اند. اول اینکه دلیل این مسأله را چه می‌دانی و دوم اینکه خودت از این اتفاق واهمه نداشتی؟**

به نظرم در طول این سال‌ها آن‌قدر اعتماد مردم سلب شده که کاملاً حق دارند. البته قبل از انقلاب این‌طور نبود و اگر کسی هر دو حوزه را امتحان می‌کرد، قطعاً در آن استعداد داشت و خیلی سختگیرانه رفتار می‌کرد. با اینکه تعداد خواننده‌ها یک‌صدم الان بود، رقابت تنگاتنگی برای ارائه کار درست و اصولی وجود داشت. اما در این چهار دهه، هر بار که مردم اعتماد کرده‌اند، معمولاً جواب اعتماد خود را نگرفته‌اند؛ به جز یکی دو مورد استثنائی مثل «حامد بهداد» که فولک می‌خواند و نمی‌توان به او خواننده پاپیولار گفت. یک دسته دیگر هم هستند که برایشان فرقی ندارد تو کار خوب می‌کنی یا بد و به‌هرحال فحش می‌دهند! که این دسته از دوستان، معمولاً خودشان از دور دستی بر آتش دارند. بخشی از این اتفاقات به خاطر شرایط سخت کار کردن در ایران است که کم‌کم تبدیل به عقده‌های کوچک می‌شود و این‌گونه خود را نشان می‌دهد.

در مورد خودم هم حقیقتاً هیچ‌وقت دنبال این نبوده‌ام که خودم را ثابت کنم؛ چون برای دل خودم کار می‌کنم که بعضی وقت‌ها از آن استقبال می‌شود و گاهی هم به جایی نمی‌رسد و مردم خوش‌شان نمی‌آید. برای همین هیچ‌وقت در صدد توضیح دادن خودم برنیامده‌ام. فکر می‌کنم مجموع فعالیت‌هایی که من در حرفه موسیقی کرده‌ام، قابل‌دفاع‌اند. من اولین گروه پاپ‌راک رسمی با تیراژ نزدیک به صدهزار نسخه بعد از انقلاب را تشکیل دادم، تقریباً برای تمام سینگل ترک‌هایم، ویدئوهای باکیفیت ساخته‌ام و هر بار هم که اجرای موسیقی (چه در قالب موسیقی–تئاتر و چه در قالب کنسرت) داشته‌ام، کار شکست‌خورده‌ای به حساب نیامده؛ چون همیشه فروش بالایی داشته و چندین بار تمدید شده است. اینکه سال گذشته گروه «راک دِ پن» به جشنواره موسیقی فجر دعوت شد هم دیگر خودش جواب همه‌چیز را می‌دهد. من از کودکی موسیقی را به صورت اصولی آموزش دیده‌ام.

از سال۷۷، در گروه «ایلیا منفرد»، نوازنده هارمونیکا بودم و بک‌وکال هم می‌خواندم و در یکی دو گروه دیگر، ریتم گیتار می‌زدم. اما وقتی خواستم سلیقه موسیقایی خودم را دنبال کنم، سال ۷۸ گروه «آپولون» را تشکیل دادم که در واقع، شروع فعالیت‌های رسمی و حرفه‌ای من در موسیقی بود؛ چرا که بلیت‌فروشی و شکل رسمی کنسرت داشت. اعضای آن گروه هم الان برای خودشان در نقاط مختلف دنیا، به صورت حرفه‌ای مشغول فعالیت‌اند. البته این گروه از هم نپاشید؛ همه جوان بودیم و به دنبال پول درآوردن و طبیعتاً نوازنده‌ها جذب گروه‌هایی می‌شدند که در طول سال اجراهای زیادی داشتند. مثلاً «بابک سعیدی» به همین دلیل از گروه جدا و جذب ارکستر «ناصر عبداللهی» شد. یا مثلاً «رهام بهمنش» سلیقه موسیقایی متفاوتی داشت و در اتریش و کانادا به صورت حرفه‌ای آهنگسازی کلاسیک را دنبال کرد. بعد از «آپولون»، کم‌کارتر شدم و کم‌کم برای خودم شروع به کار کردم که غیر از ترک «کابوس» بقیه منتشر نشده‌اند. بعد هم گروه «ترافیک» شکل گرفت و یک آلبوم منتشر کردیم.

◆ **چه شد که گروه «ترافیک» منحل شد؟**

کار گروهی در ایران بسیار سخت است و آرتیست‌ها درکی از آن ندارند. بعد از مدتی که از فعالیت گروه گذشت، کار کردن سخت شد و ترجیح دادم ترمزدستی آن را بکشم تا زمانی که هم‌گروهی‌های دیگری پیدا کنم و کار «ترافیک» را ادامه دهیم. فکر می‌کنم سبقه گروه‌های مختلفی که چند سال اخیر در ایران به وجود آمده‌اند، نشان می‌دهند تا چه حد کار گروهی در ایران سخت است و هر چه‌قدر موفقیت‌های یک گروه بیش‌تر باشد، چالش‌هایی که با آن مواجهه می‌شوند هم بیشتر خواهد بود. چراکه موفقیت در ایران به شکل عجیبی پدر و مادرِهای زیادی دارد و همه خود را صاحب موفقیت می‌دانند که البته اشتباه هم نیست؛ اما به شرطی که از آن تعبیر انفرادی نشود.

◆ **گفتی که در این سال‌ها اعتماد مردم از خوانندگی هنرپیشه‌ها صدمه دیده. تو توانسته‌ای این اعتماد را جلب کنی؟**

حتماً توانسته‌ام که می‌توانم به عنوان یک خواننده کنسرت اجرا کنم. فکرِ می‌کنم میزان دانلود سینگل‌ترک‌هایم هم گواهی بر این مدعا باشد؛ چون معمولاً استقبال از دو سه تای اولش را می‌توان گفت به خاطر کنجکاوی مردم است، بقیه آنها که دیگر باید تکلیف‌شان روشن شده باشد. اگر ما بگوییم یک سوم مردم ایران، کاربران بالقوه دنیای مجازی هستند، می‌شود چیزی حدود ۲۵ میلیون نفر و ما به همین تعداد، درباره هر اتفاقی نظر و عقیده داریم. حالا اگر هشتاد درصدشان موافق باشند یا حداقل از شنیدن یک اثر اذیت نشده باشند، یعنی کار موفقی بوده است.ببینید، هر کار موفقی با خودش حواشی‌ای هم دارد؛ چرا که خیلی‌ها چشم دیدن موفقیت دیگران را ندارند و این، یک بیماری اجتماعی است. ولی اگر هم آن تعداد که فحشِ می‌دهند یا خوش‌شان نمی‌آید، نباشند هم آن‌وقت آدم به کارش شک می‌کند! اصلاً از همین‌جا است که سلیقه‌های مختلف هنری شکل می‌گیرد. قرار نیست ما همیشه روی پرده «فروشنده» یا همیشه «سلام بمبئی» ببینیم. به نظر من تنوع و تکثر نشان‌دهنده سلامت فرهنگ یک جامعه است.

◆ **واکنش خودت در قبال کامنت‌ها و اظهار نظرهایی که مردم در صفحه‌ات درباره موسیقی می‌نویسند، چیست؟**

اگر کوچکترین نظر اشتباهی درباره موسیقی بدهند، همه را بلاک می‌کنم! دلیلم هم موجه است.

◆ **خب این که با حرف قبلی تو که گفتی باید تکثر وجود داشته باشد، در تضاد است.**

ببین، اول از همه اینکه فضای مجازی من، مثل خانه من است و طبیعی است که اگر هر کسی با هر سطح سواد یا آگاهی و با هر میزان شعور اجتماعی، دلش بخواهد هر نظری که به ذهنش می‌رسد را در خانه من منعکس کند، با او برخورد کنم. برخورد سختی هم نمی‌کنم؛ می‌گویم از من خوشت نمی‌آید؟ پس لطفاًبیرون بایست و بگذار من کارم را بکنم؛ چراکه این حرفی که تو به من می‌زنی، کمکی به من نمی‌کند و مطمئن باش که من ضعف‌های خودم را خیلی بهتر از تو می‌شناسم. نزدیک به دو دهه است که در دنیای موسیقی فعالیت می‌کنم و بیشتر از خیلی‌ها در موسیقی از اعتبارِ و سرمایه‌ام هزینه کرده‌ام. بنابراین برایم از تو که فقط سی‌ثانیه از یک کار را شنیده‌ای یا اصلاً آن را نشنیده‌ای و نظر می‌دهی، خیلی مهم‌تر است.

من در یک ویدئو که موسیقی آن را «امیر عظیمی» ساخته بود، فقط شعرخوانی کرده‌ام و یک نفر نوشته حالا تو هم دیگر خواننده شده‌ای؟! معلوم است که حتی آن را باز نکرده تا ببیند من در آن خوانده‌ام یا نه! اگر من واقعاً بد هستم، پس چرا این‌همه موزیسین درجه‌یک در طول این سال‌ها با من کار کرده‌اند؟ من نه پول بیشتری از بقیه به کسی می‌دهم، نه رانت بیشتری می‌دهم، نه خوشگل‌تر و خوش‌صداتر از بقیه‌ام. پس چرا با من کار می‌کنند؟ من برای یک‌سری از موزیسین‌ها شرایطی را فراهم کرده‌ام تا به این واسطه، کاری که در طول این سال‌ها نتوانسته‌اند را انجام دهند و فارغ از اینکه پول‌شان را در می‌آورند، بتوانند به موزیکی که علاقه دارند هم بپردازند.

◆ **شاید هم طرز تفکر این عده از مردم که فحش می‌دهند، این است که آن‌جا خانه خصوصی تو نیست و اگر قرار بود حریم شخصی باشد، می‌توانست پرایوت باشد!**

حضور در فضای اجتماعی آدابی دارد که متأسفانه از طرف خیلی ها رعایت نمی‌شود. من می‌بینم که با چه فرهنگ عجیبی موسیقی را به بچه‌هایمان منتقل می‌کنیم. می‌بینم که برای خنده و سرگرمی، مبتذل‌ترین ترانه‌ها را به بچه یاد می‌دهند و او هم آنها را حفظ می‌کند و با همان سلیقه بزرگ می‌شود. آن‌وقت ما می‌گوییم چرا موسیقی درست و حسابی نداریم و چرا همه موسیقی‌ها یک‌جور صدا می‌دهند؟ چرا ما یک کنسرت مفرح نداریم و طرف ده سال است همان کارهای سابق را روی استیج انجام می‌دهد؟ نسبت به موسیقی حساسیت زیادی دارم. چون فکر می‌کنم موسیقی مهم‌ترین هنری است که به شکل مستقیم و بلاواسطه روی روح و روان انسان تأثیر می‌گذارد و در پالایش روح تأثیر مستقیم دارد. به شدت معتقدم آدم‌ها همان چیزی هستند که گوش می‌دهند. اگر از همان ابتدا، موسیقی درست را یاد بچه‌هایمان ندهیم، قطعاً وضع از اینی که هست هم بدتر خواهد شد.

ما حتی در دریافت‌مان از موسیقی پاپ هم دچار مشکل هستیم؛ یعنی می‌خواهیم به یک درجه جهانی از موسیقی پاپ برسیم، اما نه جنس صدا و نه جنس تنظیم‌ها و نه حتی میکس‌ها، هیچ سنخیتی با موسیقی روز جهان ندارد. حالا این موضوع در تمام اتفاقات موسیقایی ما بسط پیدا کرده؛ به خصوص در اجراهای زنده. تماشاگر کلی پول خرج می‌کند و حقیقتاً چیزی جز تغییر قطعات رپرتوار اتفاق نمی‌افتد. کنسرت‌های ما بی‌برنامه و شلخته است و کلی صحنه و سالن زشت داریم. مثلاً سالن «میلاد نمایشگاه» یکی از زشت‌ترین سالن‌هایی است که در جهان وجود دارد! از تماشاگر انبوه پول می‌گیریم و هیچی به آنها نمی‌دهیم. با توجه به معذوریت‌ها هم نهایتِ همراهی تماشاچی با یک خواننده (به خصوص پاپ) روی استیج، می‌شود جیغ زدن! عمده مخاطب کنسرت‌های موسیقی پاپ ما قشر سیزده تا هجده یا نهایتاً بیست سال می‌شوند. ابتدای کار که «سیروان» و «زانیار» هنوز برِند خودشان را پیدا نکرده بودند هم برای همین طیف می‌خواندند. تفاوت سیروان با بقیه این بود که گول طرفدارانش را نخورد و سعی کرد هم آنها را راضی نگه دارد و هم کاری که دلش می‌خواهد را انجام دهد. به همین دلیل، کمی نسبت به سایر خواننده‌ها به لحاظ نحوه عملکرد، متفاوت شد. جنس موسیقی او متفاوت است و وسواس بیشتری نسبت به کاری که انجام می‌دهد دارد.

◆ **محسن چاوشی هم همین وسواس و جسارت را در جنس دیگری از موسیقی دارد.**

محسن چاوشی حتی از این هم سختگیرتر است. او آن‌قدر روی چیزهایی که می‌توانسته به دست بیاورد، پا گذاشته که فکر می‌کنم بیشترین میزان ریسک و از خودگذشتگی را در حرفه خودش داشته است. چند شب پیش با او صحبت می‌کردم که گفت در حال انجام کارهایی هستم که دارم تازه خودم را در آنها پیدا می‌کنم. خواننده‌ای که با این میزان محبوبیت، هنوز دنبال پیدا کردن خودش است، یعنی با بقیه تفاوت دارد. محسن چاوشیِ می‌توانست سالی ۷۰، ۸۰ کنسرت در تهران برگزار کند. مگر کسی از پول بدش می‌آید؟ قطعاً آن ایده‌آل‌هایی که در ذهن دارد، باعث پیشرفت و محبوبیت‌اش شده است.

◆ **معمولاً زمانی که یک بازیگر می‌خواهد تصمیم به ورود به عرصه موسیقی بگیرد، اطرافیانی هستند که او را تشویق به این کار می‌کنند تا شاید از قبَل او، به پول و شهرت بیشتر برسند. اطراف تو چنین افرادی بوده‌اند؟**

خیلی زیاد. اما هیچ‌وقت با آنها کار نکرده‌ام. تقریباً هفتاد هشتاد درصد از همین‌هایی که می‌گویند از خانه قهر نکنید و خواننده نشوید، به من زنگ زده‌اند و درخواست همکاریِ داشته‌اند! این آدم‌هایی که چنین پیشنهادهایی می‌دهند، فقط دنبال سوءاستفاده هستند و اصلاً برایشان مهم نیست که تو چیزی از موسیقی می‌دانی یا نه! دنیای موسیقی، مثل دنیای سینما یا تئاتر نیست؛ چون پول زودبازده و هنگفتی در آن وجود دارد و اگر استعداد ویژه‌ای پیدا کنی، می‌توانی به عنوان یک برنامه‌گذار در عرض یک ماه مثلاً به چند صد میلیون پول برسی. به دلیل اینکه پول زیادی در آن وجود دارد، تعداد افراد سودجو هم خیلی بالا است و برای همین هم خطرناک است. خواننده‌های زیادی بوده‌اند که علیرغم استعداد، صدا و اجرای خوب به دلیل وجود همین آدم‌ها (مثل دلال‌های فوتبال) زمین خورده‌اند.

◆ **البته شاید یکِ دلیلش هم این است که ورود به عرصه موسیقی راحت‌تر به نظر می‌رسد. مثلاً برای اینکه فوتبالیست شوید، باید سال‌ها تمرین و ورزش کنید. اما برای خوانندگی، تنها کمی استعداد خدادای و جوّ اطرافیان و شش ماه کلاس گیتار رفتن، می‌تواند شما را وسوسه کند که بخوانید.**

به شکل عجیبی دوران فعالیت حرفه‌ای خوانندگان ما در حال کاهش است. یک نفر به مدت دو سال هیت می‌شود و سالی ۴۰ سانس اجرا می‌گذارد، اما بعد از آن، هم به دلیل نداشتن برنامه و مدیریت صحیح و هم به دلیل سیراب شدن تماشاچی از او، فِید می‌شود. ببینید، در ایران مخاطب‌های هنری (که قرار است فیلم، تئاتر و موسیقی را دنبال کنند) مثل اروپا و آمریکا گسترده نیستند و علاوه بر آن، اقتصاد خانواده‌ها این اجازه را به آنها نمی‌دهد. اگر هر خانواده چهار نفره در طول ماه بخواهد به یک کنسرتِ برود، یک تئاتر و دو تا فیلم ببیند (بدون احتساب هزینه ایاب و ذهاب و خورد و خوراک) حدوداً ششصد هزار تومان باید هزینه کند. اگر سیاست‌گذاران و کسانی که در رأس امور فرهنگ و هنر مملکت نشسته‌اند، به فکر تعریف یک سبد فرهنگی برای مردم نباشند، فکر می‌کنم در طول دو سال آینده، مخاطب هنری چیزی حدود بیست تا سی درصد ریزش داشته باشد. همان‌طور که امسال، چهل درصد افت مخاطب سینما داشته‌ایم.

◆ **تا چند سال پیش، تئاتر به عنوان یک هنر بی‌پول معروف بود. اما در این چند سال، با ساخت سالن‌های خصوصی زیاد و اجراهای کوچک و متعدد، اتفاقات خوبی افتاده و الان درآمد بازیگران تئاتر بیشتر شده است.**

آن عده‌ای که از تئاتر پول درمی‌آورند، از هر جای دیگر هم می‌تواند پول درآورند. من فقط نمی‌دانم چرا از تئاتر پول درمی‌آورند؟! کسی که تماشاچی به خاطر او بلیت پنجاه‌هزار تومانی می‌خرد و به سالن می‌آید، آدمی است که هر کار دیگری هم بکند، مردم او را می‌بینند.

◆ **بله اما تعدد اجراها و استقبال مردم غیرقابل انکار است.**

بله. اما به این فکر کنیم که اگر تعدد اجراها باعث شود آن‌چه که در موسیقی امروز ایران اتفاق افتاده، در تئاتر هم اتفاق بیفتد، آن‌وقت چه؟ یعنی متر و معیار ما، اجراهایی شود که به هر قیمتی و فقط به خاطر پول درآوردن روی صحنه می‌روند؛ با استفاده از هر ترفند تبلیغاتی و چهره‌های شناخته شده سینمایی. خب خطرناک است دیگر.

◆ **بله، اما روی دیگر سکه این است که مردمی که می‌توانسته‌اند زمان خود را صرف هر کار دیگری کنند را به سمت این هنر جذب کرده‌اید.**

این هم سوءاستفاده است؛ چون تو گونه‌ای غلط از آن اتفاق هنری را به مردمی که هنر کم‌خرج‌تر را برای روزشان انتخاب کرده‌اند، نشان می‌دهی و همان تبدیل به متر و معیارشان برای تئاتر، موسیقی یا هر چیز دیگری می‌شود. اگر مخاطب هنری ما که بلیت می‌خرد و برنامه‌ها را از نزدیک می‌بیند، یک‌بار اتفاقات هنری خارج از ایران را ببینند، همه‌چیز برایش غیرقابل باور خواهد بود. وقتی یک هنر را با استاندارد پایین به مخاطب ارائه کنید، همان تبدیل به متر آن مخاطب می‌شود.

◆ **اجراهای خوانندگانی که در این مدت اخیر از نزدیک دیده‌ای مثل «سیامک عباسی»، «امید حاجیلی» و... هم همین‌طور بوده یا با بقیه تفاوت داشته‌اند؟**

کنسرت «سیامک» را یک بار دیده‌ام و نمی‌توانم درباره آن اظهار نظر کنم. اما روند کلی آن‌چه روی صحنه اتفاق می‌افتد، ثابت است. «امید» هم هر آن‌چه در اجرایش دارد، از خودش دارد. چون آدم خوش‌مشرب و خوش‌انرژی‌ای است و یک موسیقی هایپراکتیو دارد که پر از قطعات شش‌وهشت و چهارچهار با تمپوی بالا است و از پس برنامه‌های خودش برمی‌آید. اما اگر تا چند سال دیگر همین اتفاقات بخواهد تکرار شود چه؟

◆ **گروه‌هایی که با نام «تلفیقی» فعالیت می‌کنند چطور؟**

گروه‌های فیوژن مخاطبان روشنفکرتری دارند و کمی سخت‌گیرانه‌تر برخورد می‌کنند. از آن‌جا که جنس این موسیقی پاپ و همه‌فهم نیست، مجبورند جذابیت‌های بصری و نمایشی به آن اضافه کنند. مثلاً گروه‌های «پالت» و «دال» این کار را انجام می‌دهند، همین‌طور «داماهی» در بخش طراحی لباس و طراحی صحنه. طراحی اجرا، یک کار تخصصی است که در ایرانِ نداریم؛ همان‌طور که متخصص طراح نور کنسرت نداریم. در بقیه بخش‌های موسیقی هم تقریباً همین‌طور است. مجموع صدابردارهای حرفه‌ای که در این زمینه تحصیل کرده‌اند و می‌توانند در این سالن‌های مزخرف ما، صدای خوب به گوش تماشاچی برسانند، از مجموع انگشت‌های یک دست بیشتر نیست.

◆ **دیگر به کدام کنسرت‌ها رفته‌ای؟**

کنسرت «اشوان». او علی‌رغم جوانی به شکل عجیبی تجربه اجرادارد و روی صحنه بسیار مسلط است و به شکل عجیبی هم ژوست می‌خواند.

◆ **گروه «دارکوب» هم امسال دهمین سال فعالیت‌شان را جشن گرفته‌اند. اجرای آنها را هم دیده‌ای؟**

به دلایلی که پیش‌تر گفتم، کار گروهی کردن آن‌هم با نوازنده‌های درجه‌یک در طول سالیان، کار بسیار سختی است؛ به خصوص اگر موسیقی‌تان پاپ هم نباشد. فکر می‌کنم «دارکوب» کار بسیار بزرگی انجام داده، حمایت و مدیریت مالی گروه هم کار بسیار سختی است و فکر می‌کنم کاری که دارکوبی‌ها کرده‌اند، بسیار قابل احترام است و مخاطب‌های خوبی هم دارند.

◆ **به نظرت بین خواننده‌هایی که با «دارکوب» کار کرده‌اند، کدام موفق‌تر بوده‌اند؟**

قطعه محبوب‌شان بین مردم «ترش‌رو» است که علی زندوکیلی خوانده. اما این همکاری به هر دلیلی ادامه پیدا نکرد. «رضا کولغانی» هم از نظر من بیشتر خواننده گروه «داماهی» است تا «دارکوب». به نظرم همکاری‌شان با «حامد بهداد» هم همکاری خوبی بود؛ هم برای خود حامد در خوانندگی یک‌جور اعاده حیثیت بود و آن‌چه که می‌خواند را خیلی خوب و درست می‌خواند، هم اینکه جزء قطعات محبوب‌شان است و چندین و چند بار با ورژن‌های مختلف ریمیکس شده و همه آن را شنیده‌اند.

◆ **مهران مدیری را در خوانندگی «دارکوب» چه‌طور می‌بینی؟**

چون هدف غایی آنها ماندگاری و ادامه دادن است، حقیقتاً خواننده در «دارکوب» آن میزان اهمیتی که خود اعضای ثابت دارند را ندارد که به نظرم همین، ویژگی و نقطه قوت آنها است.

◆ **از این بعد چه‌طور می‌خواهی فعالیت‌های موسیقایی خود را پیش ببری؟ فکر می‌کنم گفته بودی می‌خواهی حضور پررنگ‌تری در این عرصه داشته باشی و بازیگری را کنار بگذاری.**

من الان سه سال است که جلوی دوربین بازی نکرده‌ام و بیشتر درگیر تئاتر و موسیقی هستم البته در قالبی که خودم دوست دارم، یعنی پرفورمنس موسیقایی و نه صرفاً یک کنسرت. چون در آن قالب، هم می‌توانی حرف‌های بزرگ‌تری بزنی و هم اینکه ایده‌های بکرتری وجود دارد و به تکرار نمی‌افتی. «راک دِپن» هم یک‌جور پرفورمنس به حساب می‌آید و علاوه بر آن یک کار جدید هم در دست دارم که یک کنسرت–تئاتر است و قرار است برای مرداد و شهریور آماده شود. اینکه از خلال یک کار هم بتوانی یک داستان تعریف کنی و هم جذابیت‌های داستانی و نمایشی افزون داشته باشی، دست من را خیلی باز می‌گذارد و میلم به کار را ده برابر می‌کند. نمایش کاری است که من در آن تخصص دارم؛ بنابراین هر کاری که بکنم، کمی گرایش نمایشی خواهد داشت.

با اضافه شدن «سهیل دانش» به ما، از نظر تجسمی خیلی قوی شدیم. موزیسین‌هایی هم که در این گروه فعالیت می‌کنند، همه برای خود یک قطب هستند و به‌تنهایی می‌توانند یک گروه را اداره کنند. مجموع این استعدادها و پتانسیل‌هایی که در این گروه وجود دارد، من را ترغیب به انجام کار نو می‌کند. با اینکه در کمتر از دو ماه، هفت اجرا در تهران داشته‌ایم، اما هنوز پیشنهاد اجرای «راک دِ پن» را داریم. البته ترجیح‌مان این است که خودمان را تکرار نکنیم و کار متفاوتی انجام دهیم. ما هنوز کارگردانی استیج برایمان یک حرفه تخصصی و رسمی به حساب نمی‌آید و تا این موضوع در موسیقی جا نیفتد، فایده‌ای ندارد.

◆ **بازگشت مالی برای موزِیسین‌ها معمولاً در کنسرت اتفاق می‌افتد و طراحی صحنه هم اصولاً هزینه زیادی به گروه تحمیل می‌کند و ممکن است باعث افزایش قیمت بلیت‌ها شود. با توجه به اینکه دربارِه افت مخاطبان هنری در این چند سال صحبت می‌کردیم، آیا واقعاً این ایراد به گروه‌ها وارد است؟**

بخش اقتصادی از منظر کسی که در موسیقی ایرانی فعالیت می‌کند، یک معضل است؛ اما باید نشست و برایش راهکار پیدا کرد. یکی از راحت‌ترین آنها این است که شما اسپانسر داشته باشید که بخشی از هزینه‌ها را تأمین کند که اگر هم اتفاق بیفتد، معمولاً در حد بیلبورد و چیزهایی از این دست خواهد بود. اما می‌شود با طراحی راهکارهایی، این معضل را جوری برطرف کرد که هم گروه و برنامه‌گذار نگران اقتصاد خود نباشند و هم تماشاچی بتواند از آن اتفاق سیراب شود. قطعاً اگر این دغدغه وجود داشته باشد، می‌توان با ایده‌پردازی و کمی تلاش و تحقیق و پشتکار، به آن رسید. شاید یکی از دلایل اینکه من به لحاظ اجرایی در موسیقی موفقیت نسبی داشته‌ام، همین است که به‌شخصه دنبال کسب درآمد از این حرفه نبوده‌ام و این باعث شده بخشی از معضلات‌مان حل شود.

خیلی اوقات، زمانی که هزینه‌های گروه و هزینه‌های جانبی اجرا تأمین شده، برایم کافی بوده است. خیلی وقت‌ها هم بلندپروازانه عمل و سعی کرده‌ایم اقتصاد آن را به نوعی حل کنیم. الان هم این شانس را داشته‌ایم که برای اجراهای جدید گروه «راک دِ پن» یک تهیه‌کننده داشته باشیم که ما را از استرس بقیه موارد راحت کند. فکر می‌کنم اگر این هدف وجود داشته باشد، راهکار خودش را کم‌کم نشان می‌دهد. به نظرم ما معضل‌های بزرگ‌تری داریم که بزرگ‌ترین آن، کمبود سالن است. تنها سالنِ استاندارد ما تالار وحدت است. برای شهری که هفده هجده میلیون ظرفیت دارد، این واقعاً فاجعه است.

◆ **در مورد تالار وحدت ماجرا این بود که سر برخی اجراها اعتراض‌هایی بلند شد که این سالن فقط باید در اختیار اجراهای به قول خودشان فاخر و جدی قرار گیرد. راستی ما موسیقی شوخی هم داریم؟!**

باور کنید موسیقی شوخی هم داریم! در جشنواره موسیقی فجر، بخشی به نام «موسیقی تلفیقی» اضافه کرده‌اند که از اجرای ما (که موسیقی راک انگلیسی بود) تا «حجت اشرف‌زاده» در آن بخش قرار داشت! دارا دارایی حرف خوبی می‌زد و می‌گفت اسم این بخش را باید بگذارند «موسیقی ناباب»! چون آن موسیقی پاپ است و باب روز و ما باب روز نیستیم، پس می‌شویم «موسیقی ناباب»! ضعف بزرگ دیگر این است که بعضی‌ها برای کنسرت‌هایشان طراحی می‌کنند اما فقط برای اجراهای تهران و وقتی پای کنسرت‌های شهرستان پیش می‌آید، به دلیل هزینه‌هایی که چند برابر می‌شود، کار خاصی نمی‌کنند.

◆ **اغلب حتی تعداد نوازنده‌هایشان را هم کاهش می‌دهند.**

بله و این به نظرم اجحاف در حق مخاطبان شهرستانی است. سه چهار شهرستان هستند که مخاطبان جدی موسیقی دارند و این کار اجحاف در حق آنها است.

◆ **مثل شیراز یا رشت.**

اگر بخواهیم کنسرت‌های فضای باز شیرازِ را در نظر نگیریم، سالنی که برای اجرای موسیقی پاپ دارند، نهصد نفر ظرفیت دارد. یا مثلاً رشت هیچ سالنی مختص اجرای کنسرت ندارد؛ ورزشگاه‌هایی دارند که آنها را تغییر کاربری می‌دهند و این توهین به مخاطبی است که هزینه می‌کند.